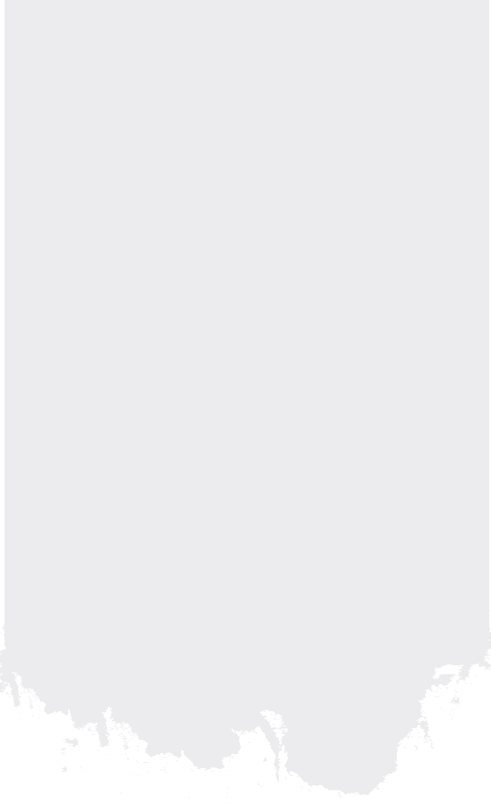




”

مصاحبه با
دیاکو مرادی

“



بخشی از اپوزسیون جمهوری اسلامی ایران، به ویژه سلطنت طلبان و اشخاصی مانند شهریار آهی، از همان آغاز شکل‌گیری اعتراضات سیاسی در جنبش ژینا صراحتاً اعلام کردند که خواستار تعامل با افراد هستند، نه سازمانها و احزاب سیاسی. به نظر شما چه عواملی باعث اتخاذ چنین رویکردی شده است؟ تحلیل شما در این باره چیست؟



همزمان با قتل حکومتی ژینا امینی و خیزش مردمی که در آرمستان آجچی سقز شروع و شعار فلسفی «ژن، ژیان، نژادی» که در اصل رنسانسی معرفتی را در بطن خود به همراه داشت و تمامی ستمها و تبعضهای چند لایه را هدف قرار داده بود، همه‌ی نیروها را در جهت تغییر بنیادین به جنب و جوش واداشت. در همین راستا شکل دهی «ائتلاف فراگیر» برای تغییر و ایجاد یک آلترناتیو برای جمهوری اسلامی ایران در کانون مباحث قرار گرفت و تلاشهایی صورت پذیرفت. نیروهای میدانی عزمشان را جزم کرده بودند که برای آینده‌ای سرشار از آزادی و برابری، حتی با هزینه کردن جانشان مشارکت گسترده‌ای داشته باشند، اما در مقابل نخبگان سنتی اپوزیسیون که چهره‌هایی شناخته شده و تکراری و برآمده از چند نسل گذشته بودند در کسوت تحلیلگر طبق معمول اقدام به نسخه پیچی میکردند. در ادامه‌ی این نسخه پیچیها چندین پروژه در دست اقدام جریانهای تمامیت خواه قرار گرفت. پروژه‌ی جدید «گمان» و «آهی-ها» نمونه‌هایی از این اقدامات بودند. همانگونه که شاهدید در پلان A «مهسا» یا «جرج تاون» که بر مبنای حزب ستیزی بود و دارای پارامترهای «فرد

محوری» یا «سلبریتی» محوری بود و با توجه به اینکه در بین افراد، تعهد حقوقی شبیه تعهدات حقوقی احزاب و سازمانها، تعهدآور نیست، با شکست و فروپاشی ساختاری و گفتمانی مواجه گشت. در ادامه دکتترین این پروژه و بعد از قطعی شدن شکست آن، به فکر اجرا کردن و آماده نمودن و سوق دادن اذهان عمومی به پروژه B افتادند و با ایجاد دوگانه‌ی «رادیکالیون-اعتدالیون» حول عادی سازی از چهرهای «تمامیت خواه» برآمدند. ما کوردها مثلی داریم که میگوید «همه‌ی راهها به بانه می‌رسد». در پلان B هم حفظ و مشروعیت بخشی به رضا پهلوی در مرکزیت پروژه قرار داشت و در پلان B تعدادی از «حلقه پهلوی» با لیبیل «رادیکالیون» حذف میشدند تا از این طریق از رضا پهلوی حفاظت و وی را مجدداً به کانون اجماع نیروها برگردانند. در این مرحله با ایجاد دوگانه «رادیکالیون-اعتدالیون» قصد داشتند مجدداً بر دموکرات بودن و سیاسی متعادل بودن رضا پهلوی پافشاری کنند، موضوع قابل تامل در پلان B هم بر روی اعتبار و سوابق سیاسیونی که دارای حزب و تشکل بودند اما با کاراکتر «فردی» سرمایه گذاری کرده بودند و سیاسیونی که دارای تشکل و حزب بودند برای حفاظت و سهم خواهی «قدرت» و «سرمایه» در پروژه و بخاطر اینکه در کاتاگوری «رادیکالیون» قرار نگیرد وارد بازی شدند که در اصل حضور نمایندگان احزاب و تقلیل دادن جایگاه حقوقی خود تا سطح سلبریتی و اپوزیسیون بر ساخت تاکتیکی کشنده بود. با مونیتورینگ و رصد رویدادها به دقتی متوجه خواهیم شد که مجدداً پلان B هم شبیه پلان A از طریق همان رسانه‌های قبلی معرفی و حمایت میشد. اما در هر دو پلان موضوعی که مد نظر قرار نگرفته «اصول مبارزاتی» اهداف بعد





از گذار» بود که یکی از پارامترهایی است که می‌تواند نیروها را کنار هم قرار دهد. توجه داشته باشید برای آزادی و برابری، «گذر» از جمهوری اسلامی نمیتواند جزو اصول باشد، بلکه «ضرورت» است. اصلی که مد نظر قرار نداده بودند این بود که در جهانی که اصل تنوع در همه شئون آن پذیرفته شده است، همه هویت‌های ملی، فرهنگی، زبانی، جنسی و جنسیتی و دینی، در تمام ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، «حق حیات» دارند و همچنین بر اساس مواد درج شده در میثاقین، «اراده بر تعیین سرنوشت خود» را دارند. پس آلترناتیو کارآمد حتی برای گذار باید براساس ایجاد یک جامعه زیست‌محیطی بنیان نهاده شود و این امر مستلزم تغییرات بنیادین در سیستم فکری تمامیت خواهی است.

در دوران اوج جنبش ژینا جریانات ایرانی به این شعار پوپولیستی روی آورده بودند که باید همه باهم و یک صدا تا براندازی جمهوری اسلامی کار کنیم. بعد از تغییر رژیم می‌توان درباره تفاوت‌ها و نظام سیاسی آینده صحبت کرد. به نظر شما این مکانیزم برای تغییر رژیم در ایران مناسب است؟

در این مدت، اصطلاح «همبستگی» بین فعالین و اپوزسیون به کلیدواژه‌ی موثر برای «گذار از ج.ا.سلامی» تبدیل شده که بیشتر با سیاست حذف هویت دیگری و یکسان سازی هویت‌ها همراه بوده که برداشتی ناپایدار و «وحدت کلمه‌ی» همراه با سیاست حذف دیگری و همگون سازی هویت‌هاست. زمانی این اصطلاح بار معنایی خواهد داشت که با قبول تفاوت‌ها و پذیرش هویت دیگری، همبستگی پایدار



ایجاد شود. ضروریست اشاره نمایم که بیان ارتباط منطقی و مفهومی همبستگی اجتماعی با نظام اجتماعی بسیار مهم است. ولی نظام اجتماعی مدنظر تمامیت خواهان در معنای اصطلاحی، دارای چند تلقی بود: تلقی فایده‌گرا؛ که دیدگاه اقتصادی در نظم را بیان میکرد، در سخنانشان برجسته بود. تاکید داشتند که نفع جویی و نفع گرایی افراد و گروه‌ها موجب منفعت آنها است و این نفع خود به خود نظام و همبستگی را به وجود می‌آورد. در اصل این دیدگاه به دلیل نگاه منفعت طلبانه، ارزش‌های بنیادی اجتماعی را به مخاطره می‌اندازد. همچنین در کلام و سخنانشان تلقی زوری برجسته بود که منعکس کننده دیدگاه سیاسی از نظم است و نقش قدرت، اجبار و قوه قهریه در ایجاد نظم و همبستگی اجتماعی را دیده و با برخورد یا نادیده گرفتن «دیگری یا ناخودی» ذهنی، خود و دوستانش را با استفاده از افعال «ناآگاه» تحقیر میکند و برخورد با آنان را به آینده‌ای پر قدرت و اجتماعی همگون و یکسان سازی شده می‌سپارد. این نوع نگاه خواستگاه سیستم‌های توتالیتر است. شبیه برهه‌ایی که همه میبایستی عضو حزب رستاخیز میبودند. اما آنچه در نظام و همبستگی اجتماعی جغرافیای سیاسی ایران کارساز است، تلقی فرهنگی در این نظام و همبستگی اجتماعی است. جغرافیای سیاسی ایران به دلیل کثیرالمله بودن و کثرت فرهنگی، برای ایجاد نظام و همبستگی اجتماعی نیازمند تلقی فرهنگی به این اصطلاحات است. تلقی فرهنگی در نظام اجتماعی، نقش هنجارها و ارزش‌های مشترک در ایجاد همبستگی اجتماعی را بازی میکند. این دیدگاه، منعکس کننده

همبستگی و نظام اجتماعی است. همانگونه که می دانید دیدگاه اقتصادی، نظم را ره آورد قراردادهای اقتصادی و دیدگاه سیاسی، نظم را محصول احیای قوه قهریه میداند؛ در حالی که دیدگاه اجتماعی و فرهنگی، نظم را محصول ارزشها و فرهنگ مشترک جامعه تلقی میکند. بنابراین نظم اعم از همبستگی اجتماعی است و همبستگی اجتماعی با تلقی فرهنگی از نظم رابطه تساوی دارد. پس برای رسیدن به همبستگی اجتماعی و نظام اجتماعی پایدار، این سه اصل بسیار اساسی است:

- متعهد شدن به اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیونهای الحاقی، از جمله میثاقین.
- عدم تمرکز و مشارکت برابر در قدرت و اقتصاد
- سکولاریسم، آزادی و برابری

لازم به ذکر است که همپیمانی گسترده تاکتیکی و استراتژی بر مبنای مشترکات اخلاقی و اصول بنیادی مبارزاتی امکانپذیر است. همپیمانی با بلوک راست ارتجاعی دارای پارامترها و مشخصه های فاشیستی و ناسیونالیسم رومانتیکی آریایی با اصول بنیادی جنبش کوردستان در مغایرت است. جامعه ی مدنی دموکراتیک کوردستان هر نوع اقدام با هدف «منفعت شخصی، «قدرت» و سرمایه، «پول کثیف» در راستای عادی سازی و قبح زدایی از تمامیت خواهی را از هیچ کس و جریان و احزاب کوردستان بر نمی تابد و خط بطلانی بر آن خواهد کشید. جا دارد یادآوری نمایم که نشست جرج تاون نمونه ی یک همپیمانی بدور از رعایت پرنسپهای اخلاقی و مبارزاتی جنبش کوردستان بود که با پس لرزه هایی همراه شد. این به معنای باورمند نبودن به تشکیل ائتلاف و تعیین جبهه و بلوک مشخص نیست، بلکه کاملاً موافق ایجاد همپیمانی هستیم، بعنوان مثال مشکل

جرج تاون همپیمانی با جریان و فردی بود که هیچ درکی حتی از زبان مادری نداشت، چه برسد به کف خواسته ها! تفکیک و جداسازی، اصل سیاست است. همبستگی پایدار زمانی محقق خواهد شد که میان دوست/دوستان تاکتیکی و استراتژی وجود آید، تا نیروها علیه دشمن بالفعل بسیج شوند و در ضمن نباید دشمن بالقوه را نادیده یا فراموش کرد. نشست مورد اشاره بین ضدیتها و وصله ی ناجوری بود و جریان ارتجاع که یکی از تشکیل دهنده ها بود با گفتمان و اکت توانی تازی از ابتدا برای حذف همه خیز برداشته بود. به همین دلیل سپردن حقوق به آینده، تاکتیکی نادرست و غیر منطقی است. همه شاهد هستیم که هیچ گاه جنبش کوردستان (حتی در دهه ی ۶۰ و ۷۰) به اندازه ده ماه گذشته و امروز تحت حمله و فشار نبوده، آنهم از جانب همپیمانان جرج تاون! با سپردن تعیین حقوق سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به آیند به این معنا ست که ضمن آگاهی از حقیقت، آن را با (حقیقت برساخت) جایگزین کنیم و به یکی از عوامل فرهنگ سازی نظریه ی «پساحقیقت» در جهت تحمیل توده ها گام برداشته ایم.

سروش آیا می توان جنبش ژینا را یک جنبش فمنیستی دانست؟ با ارائه یک تعریف فمنیستی از این جنبش جنبش ملی کورد و تداوم این جنبش برای آزادی، که زنان نیز نقشی پر رنگ در آن داشته اند، در کجای قرار خواهد گرفت؟



یکی از فاحش ترین مسائل تاثیرگذار در روند انقلاب ژینا با مولفه های انقلاب ضد تبعیض که برجسته بوده، تفاوت در



فرهنگ و طرز نگرش به مسائل اجتماعی است. نمود این تفاوت و طرز نگرش را میتوان در محوریت هویت‌های ملی، زن محور بودن، ضدیت با حجاب اجباری و نقش پیشرو دختران در خیزش انقلابی، به روشنی دید. این تفاوت، تاکنون بسیار تاثیرگذار و تعیین کننده بوده است. اپوزیسیون کلاسیک تمرکزگرا با صدا و خواسته‌ها و مطالبات حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی هویت‌های ملی، جنسی و جنسیتی و دینی از سویی و غلبه فرهنگ سیاسی محافظه کار، راستگرا و ناسیونالیست رماثیکی ایرانی که در صد سال گذشته توسط رسانه های دولتی تبلیغ و ترویج شده است، از سوی دیگر، توان اصطکاک در روند انقلاب ضد تبعیض را افزایش داده است. و اگر جنگ قدرت و منفعت جویی در میان مدعیان رهبری سیاسی را نیز به فاکتورهای بالا اضافه کنیم درجه افزایش اصطکاک را نیز میتوانیم تا حدود زیادی تشخیص دهیم. بعد از آغاز اعتراضات وسیع، زخمهای موجود در جامعه سرباز کردند و بتدریج مطالبات بخشهای مختلف، دامنه‌ی اعتراضات در کشور را افزایش داد. اینک دیگر اعتراضات از مخالفت با حجاب اجباری به مسئله حقوق زن و برابری جنسیتی ارتقاء یافته است، مبارزه کارگران و زحمتکشان از شعار افزایش دستمزد به تغییر رژیم و جنبشهای ملی دموکراتیک متعلق به خلق ها از به رسمیت شناخته شدن هویت‌های ملی و تحصیل به زبان مادری به تغییری بنیادین در سیاست برای ساختن آینده‌ایی مبتنی بر تنوع و تکرر روی آورده است. حفظ محیط زیست و مسئله اکولوژی به یکی از محوری ترین مسائل جنبش انقلابی ضد تبعیض تبدیل شده است. اما رسانه و تلویزیونهای فارسی زبان در

روند تحولات کنونی و در پروسه انقلاب ضد تبعیض کنونی نقشی بسیار دوگانه بازی کردند. این رسانه ها در انعکاس اخبار اعتراضات و خیزش انقلابی مردم بسیار فعال بودند. هر چند که انعکاس خود خبر و تنظیم ادبیات آن در انعکاس واقعیت آنگونه که هست، اهمیت ویژه‌ای دارد، اما آنجا که مسئله به شکل ها، ائتلاف ها و شخصیت های سیاسی باز میگردد، انتخاب گزینشی برای تبلیغ و ترویج هژمونی سیاسی از سوی این رسانه ها برای انقلاب ضد تبعیض کنونی حیرت انگیز است. از جهت دیگر غلبه فرهنگ سیاسی راست و حتی سیطره‌ی ناسیونالیسم افراطی رمانتیک‌ی آرایی-ایران کم و بیش در رسانه ها و تلویزیونهای فارسی زبان نیز رسوخ قابل توجهی دارد و این تلویزیونها در مسیر جهت دهی به انقلاب عملا در خدمت راست افراطی مرکز قرار داشته‌اند. همچنین تبلیغ و ترویج رضا پهلوی تحت عنوانی چون شاهزاده و پوشش دادن وسیع خانواده وی، خود نمود آشکاری از رسانه‌ی جهت دار است. به گونه‌ای که سیاستهای تبلیغی این تلویزیونها از خانواده پهلوی عملا به چلبی سازی، حقنه کردن رهبری سیاسی برای مردم و حتی کودتای تلویزیونی تبدیل شده است. در روزهایی که زنان، بلوچ‌ها، کوردها، کارگران و جریان‌های دموکراسی‌خواه بار سنگین یکی از مترقی‌ترین جنبش‌های جهان را بر دوش می‌کشند، جریانهای تمامیت خواه در عمل تلاش نمودند و می نمایند که ماهیت جنبش را از مسیر باور به ارزش‌های ”زن، ژان، نژاد“ به دامن ناسیونالیسم افراطی و گفتمان مردسالارانه پرت نمایند. در مقابل نیز اپوزیسیون دموکراسی خواه هم نتوانست سرعتش را با مردم

هماهنگ نماید و آنچه در خیابان‌ها به وقوع پیوست را نتوانستند در قامت اپوزیسیون به دنیا نشان دهند. همچنین در معرفی ساختار و آنچه نمی‌خواهد به صورت بندی و اجماع برسند ولی خوشبختانه افراد و احزاب و جریانهای دموکراسی خواه، زمانیکه از گزاره نقش رهبری زنان و ال جی بی تی کیو پلاس صحبت میکنند و خوانشی اینترسکشنالیتی به انقلاب ژن، ژیان، نژادی دارند، به معنای حمایت تاکتیکی از جنبش زنان و کوئیرها نیست، بلکه باورمندی بنیادین و تشریح و خوانشی اینترسکشنال به انقلاب کنونی است.

سروش انتظار می‌رفت که احزاب شرق کوردستان همراه با ملتهای به‌حاشیه‌رانده شده دیگر در ایران یک منشور مشترک ارائه دهند. اگر چنین منشوری تدوین شود، باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟



اگر احزاب و جریانهای ملل و احزاب چپ دموکرات جغرافیای سیاسی ایران، بزودی در مورد ائتلاف و همبستگی به منظور ایجاد آلترناتیو دموکراتیک ج.اسلامی به نتیجه نرسند و آنرا اعلام نکنند و رهبری شورایی انقلاب در مرحله گذار و بعد از آن را جهت نهادینه کردن دموکراسی و عدالت و آزادی و برابری بر عهده نگیرند و خواسته‌ها و حقوق خود را در این مرحله بر جریانهای تمامیت خواه و مردسالار تحمیل نکنند، با دو رویکرد مواجه خواهند شد: یا روند قبضه‌ی قدرت مانند سال ۵۷ در مرکز حفظ خواهد شد و احزاب و مسئولین احزاب ملل بدلیل ترس از حذف شدن و حفظ منافع فردیشان به بازیگران تثبیت حکومتی متمرکز بدل خواهند شد و خواسته‌های بر حق جوامعشان را به مقتلگاه می‌برند و

تاریخ را تکرار میکنند، یا جامعه مدنی از همه آنها گذر خواهند کرد، که در هر دو حالت، همان شکست تاریخی و به محاق بردن مبارزات مردم و جامعه است که در آینده مسببین موظفند پاسخگوی خطاها و اشتباهات تحلیلی و تاکتیکی‌شان باشند و آیندگان از تصمیمات و کنشهایشان به نیکی یاد نخواهند کرد و مسئولیت شکست را بر دوش آنها می‌گذارند. قابل اهمیت است، چون این موضوع به سرنوشت تک تک افراد مربوط است، ضروریست در صورت پافشاری جریان یا حزبی که مانع شکل‌گیری همبستگی پایدار ملل و جریانهای چپ دموکرات میشوند، این موضوع را به اطلاع جامعه رسانده و بقیه احزاب و جریانها روند تشکیل آلترناتیو را ادامه دهند. اما راه سوم، به نتیجه رسیدن احزاب ملل و جریانهای چپ دموکرات جغرافیای سیاسی ایران با حفظ هویت سیاسی و از روی اصول ارزشهای بنیادی و مشترکات سیاسی و اجتماعی، برای ایجاد ائتلاف و همبستگی پایدار است که باید به منظور بدست گرفتن رهبری شورایی انقلاب و ایجاد آلترناتیو اصلی ج.اسلامی ایران، موانع را رفع و جبهه را اعلام نمایند. در ضمن سازوکاری مهیا شود برای گسترده‌تر کردن و پیوستن احزاب و جریانهایی که خارج از جنبش زنان، احزاب کنگره ملیتهای ایران فدرال، همبستگی فراگیر برای آزادی برابری در ایران، ۲۰ تشکل صنفی و مدنی داخل، تشکل دانشگاهیان، کارگران ومعلمان و ... می‌باشند و همچنین حضور موثر نیروهای متخصص و فعالین مستقل و میدانی و استفاده از تجربیات آنان تسهیل شود تا در این پروسه ایفای نقش نمایند. در ضمن جامعه‌مدنی دموکراتیک



کوردستان هر شخص، گروه، سازمان و حزبی را پاسخگو خواهند کرد اگر بدون رعایت اصول و احقاق حقوق هویتی، ملی، زبانی، دینی، جنسی و جنسیتی وارد هر نوع ائتلاف و همکاری با هر جریان‌ی بشوند. ضروریست در هر ائتلاف یا کار مشترکی این چند نکته برسمیت شناخته شود: -ایران کشوری کثیرالملله است. -هویت ایرانی از نو باید باز تعریف شود. -آزادی، دموکراسی مستقیم، برابری.

شش جنبش‌های بر این باورند که در کوردستان مطالبات متفاوتی با مرکز داشتند و مطالبات ملی کوردستان نیز در این جنبش مشهود بود. آیا در این صورت می‌توان از واحدی به نام مردم ایران سخن گفت؟



در پاسخ گفتن به این پرسش اساسی با استفاده از مقالات و خوانش‌های دکتر کامران متین و دیگر صاحب نظران و تئوریسین‌های حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و مفاهیمی مانند "تمامیت ارضی" یا همان "یکپارچگی سرزمینی"، "ملت" و "دولت-ملت" را مروری گذرا خواهم نمود و سعی خواهم نمود که از مفاهیم "تجزیه" و "کثیرالملله" جرم زدایی نمایم که چرا جریان‌های تمامیت خواه در برابر جنبش‌های ضد تبعیض و حق خواهانه از جمله جنبش کوردستان، بلوچستان، ال‌هواز، ترکمن صحرا، کاسپین، آذربایجان و ... همچنین جنبش‌های جنسی و جنسیتی و دینی، نگاه‌های امنیتی دارند. در ابتدا باید توجه داشت که مفهوم "تمامیت ارضی" در حقوق بین الملل کاربرد دارد و تعریف میشود و هیچ

ارتباطی به مسائل درون کشوری و منازعات داخلی ندارد ولی در طول تاریخ بیش از یکصد ساله در جغرافیای سیاسی ایران، تبدیل به ابزار سرکوب شده و این اصطلاح بری تعریف دیگریهای ذهنی مورد استفاده قرار گرفته است که بتوان به وسیله‌ی این اصطلاحات، برساخت «ابتدال شر» به یک نورم طبیعی جلوه داده شود. بر مبنای دکترین دولت-ملت متمرکز و تمامیت خواه، «همگون سازی» و «یکپارچه سازی» مردم در «یک واحد» مشخص تعریف میشوند و این نوع نگاه همان فرایند تشکیل «هویت ملی» بر مبنای قبول نکردن «هویت‌های جمعی متفاوت» در جغرافیای سیاسی ایران است. تاریخ تشکیل کشور-ملت‌های اروپایی، خود گواه است بر دشواری فرایند ملت سازی. اغلب این کشورها - به استثناء معدودی - یک دوران نسبتاً طولانی خود را یک «ملت» تصور کردند. با این همه، هنوز هم در ادامه بقای این کشور - ملت ها به شکل کنونی تردید وجود دارد. ایجاد یک نظام آموزشی فراگیر، ترویج یک زبان ملی، به ویژه در شکل نوشتاری و تاکید بر ریشه های تاریخی و فرهنگی مشترک از جمله روش هایی بود که در این کشورها برای یکپارچگی ملی اتخاذ شد. تنوع در زبان ها و لهجه ها به قدری گسترده بود که تعمیم و رسمیت بخشیدن به یک زبان یا لهجه واحد و فراگیر، اغلب به یکی از مهمترین ارکان سیاست ملت سازی در کشورهای اروپایی تبدیل شد. به طور مثال، ایتالیا زمانی که خود را در سال ۱۸۶۰ یک ملت واحد و مستقل اعلام کرد، جمعیتی داشت که تنها سه درصد آن به زبان «ایتالیایی» به مفهوم دقیق کلمه صحبت می کردند. در آستانه انقلاب کبیر فرانسه، نیمی از فرانسویان

اصلاً به فرانسوی صحبت نمی کردند. در کشور - ملت های جدید تر، مشکل زبان رسمی به مراتب جدی تر بوده است. در هندوستان، هنوز انگلیسی نقش خود را به عنوان زبان رسمی خوب ایفا می کند و زبان رسمی دوم - هندی - در عمل برای بخش وسیعی از مردم مفهوم نیست. بسیاری از کشورهای آفریقایی، برای غلبه بر نگرانی ها و اعتراض گروه های قومی کوچکتر (یا تحت سلطه)، ناچار شده اند از یک زبان اروپایی - که معمولاً زبان قدرت استعماری پیشین در آن کشور است - به عنوان زبان رسمی آن کشور تازه تاسیس خود - استفاده کنند. من در اینجا از "ملت سازی" صحبت کردم زیرا ملت یک واحد سیاسی تاریخی یا یک اجتماع طبیعی نیست که از قدیم بر جا بوده باشد. "ملت" گروهی از مردم است که تصور تعلق به یک اجتماع گسترده را - بدون آن که اعضای آن را بشناسند یا ببینند - در خود پرورانده اند. این "تصور" به طور خود چوش و در شکل گسترده و همگانی معمولاً وجود ندارد و باید ایجاد شود. البته در ایجاد "ملت"، یکی از عناصر بالقوه مهم و شاید مهمترین اصل "احساس خویشاوندی یا تبار مشترک" است. بر این پایه، "ملت" را میتوان گروهی از مردم دانست که به افسانه ای درباره تبار مشترک خود باور دارند. به گفته بندریک اندرسون (۱۹۸۳)، ملت یک "اجتماع تخیلی" است زیرا اعضای آن، دیگر اعضا را نه می بینند، نه می شناسند و نه اصولاً چندان درباره آنان می دانند، اما در هر حال این باور را در خود پرورانده اند که همگی عضو یک ملت واحدند. زمانی که فرد هویت ملی می یابد، خود را ملزم به وفاداری نسبت به یک ملت می بیند؛ این وفاداری جای

پیوندهای محدودتر خانواده ای، قبیله ای، محلی و قومی را می گیرد یا به همان نسبت در اذهان مردم اهمیت می یابد. ملت ها افسانه "تبار مشترک" را در تاریخ خود کشف می کنند؛ یا اگر نشود، اثری از آن یافت، دست به جعل آن می زنند. این افسانه سپس مبنای روان شناختی محکمی برای پدید آمدن حس عضویت در یک ملت میشود. "ناسیونالیسم"، ایدئولوژی اصلی ملت سازی است. ناسیونالیسم همواره یک "روایت" گونه، بر پایه تاریخ گذشته سرزمین و شعر و افسانه های بومی پدید می آورند. به قول "ارنست رنان"، یکی از وجوه ملت بودن، داشتن تلقی غلط از تاریخ خود است. یکی از مکانسیم های ناسیونالیسم برای ایجاد روحیه همبستگی ملی، ساختن هویت "خودی" در برابر "دیگری" است. "خود" همواره در تقابل با "دیگری" شکل می گیرد. "دیگری" لازم نیست واقعاً واجد همه خصوصیهایی باشد که به او نسبت داده می شود. آن چه مهم است، ترویج این پندار است که "دیگری" متفاوت است و نمیتواند مثل ما باشد. برای همین ما باید «هویت ایرانی» را از نو باز تعریف کنیم و جایگزینی پارمترها را در این تعریف بپذیریم و مفهوم «همبستگی ملی» که ترمی مدرن و فکری است را به جای «دیکتاتوری یکپارچگی ملی» یا «مردم واحد» بر مبنای نفی هویتها، از گفتمان سیاسی برداشته و بر مبنای قانون «یافته» با وجود تفاوت های «هویت ملی، زبانی، دینی، جنسی و جنسیتی و ...» به فرصتی برای ایجاد «امنیت»، «صلح»، «مالکیت»، «حس تعلق»، «مسئولیت و تعهد»، به فرهنگ غالب تبدیل کنیم. برای این روند ضروریست از «اعلامیهی جهانی حقوق بشر» ابزارانگاری نشود و معنای واقعی خود را حفظ نماید و



«میثاقین» یا همان میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق با ۲۵/۹/۱۳۴۵ شمسی) مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تعریف هویت‌های فردی و هویت‌های جمعی مبنای قرار گیرد که از دواستنادردی پرهیز شود. برای مثال در بخش اول و بند یک تا سه چنین آمده: بخش یک ماده ۱ **۱** کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند. **۲** کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدف‌های خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل، آزادانه هر گونه تصرفی بنمایند - در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد. **۳** دولت‌های طرف این میثاق از جمله دولت‌های مسئول اداره سرزمین‌های غیرخودمختار و تحت قیمومت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حقوق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند. الان سوالی اساسی مطرح میشود با این اوصاف آیا ملل ساکن در جغرافیای سیاسی ایران «یک واحد» هستند و اگر نیستند ایران باید تجزیه‌شود؟ نه الزاما. اما قطعاً اصرار بر حفظ دولت-ملت واحد، تکررگه، تک‌زبان و فارسی-محور و تک‌هویت ایران که در واقع محتوای سیاسی-تاریخی شعار یک ملت و حفظ تمامیت ارضی است، نه تنها مانع تجزیه ایران نخواهد شد، بلکه تسریعش خواهد کرد. دکتر کامران متین در مقاله ایی چنین پاسخ میدهد (که بنده نیز با ایشان هم

نظر هستم): «چون این امر تنها با اعمال خشونت دولتی علیه ملل غیر-فارس ساکن ایران میسر است (همچنانکه تا کنون بوده) و این همزمان هم استبداد سیاسی و تمرکز قدرت در «مرکز» را میطلبد و هم گرایش‌ات سیاسی واگرایانه ملل به‌حاشیه رانده شده را تقویت میکند. تنها یک تبیین نوین و رادیکال-دموکراتیک از ایران که بر شناسایی رسمی ایران به عنوان کشوری چند ملیتی و به تبع آن شناسایی و پذیرش حقوق ملی مترتب بر آن که در یک قرارداد اجتماعی دموکراتیک سراسری درج شود، میتواند مانع استقلال‌طلبی ملل به حاشیه رانده شده در ایران شود.» در این تبیین نوین و رادیکال-دموکراتیک ملل و فرهنگ‌های ساکن ایران به‌عنوان مولفه‌های برابر سیاسی و حقوقی و از موضع برابر باهم و در روندی جمعی و دموکراتیک نظام سیاسی نامتمرکز آینده را تبیین و تعریف خواهند کرد و در این جهت است که «چیستی» و «کیستی» و پاسخ سوالاتشان را در تعریف ملی خود می‌یابند و «مردم واحد» یا «ملت واحد» همان مسئله‌ی همگون سازی، حذف، نهادینه کردن تبعیض و نابرابری و ... است. بنابراین مفصل‌بندی روشن از یک استراتژی برای تمرکززدایی از دولت ایران، فارغ از شکلی که دولت غیرمتمرکز آینده سرانجام به خود خواهد گرفت- در هر برنامه سیاسی مدعی گذار دموکراتیک در ایران بدون تجزیه جغرافیایی آن باید جایگاهی اساسی داشته باشد. یعنی نباید مفاهیم و واژگان را بدلیل منافع یک گروه سیاسی خاص، تهی از معنا کرد و اجازه داد گروهی خاص فویبا از صداهای متفاوت ایجاد کنند. در ضمن همگرایی و کار مشترک بر مبنای پلاتنفرم و پرنسپ است، بدلیل وجود پرنسپ و پارامترهای چندگانه و نامشترک و نادموکراتیک، هیچگاه امکان

کار مشترک با گروههایی که تفاوتها را قبول ندارد و بخشی از پروژه ملت سازی و همگون سازی و دارای ذهنیت انکار هستند، وجود ندارد و از همین حالا با شکست مواجه خواهد شد.

سروش آیا سرکوب و خشونت دولتی قادر به پایان دادن به جنبش ژینا است؟ نظر شما درباره آینده جنبش ژینا چیست؟



سرکوب و اقدامات عریان خشونت طلبانه حاکمیت، الگویی از استفادهی غیر قانونی و مرگبار از زور دولتی را آشکار کرده و در کل دولتهای دیکتاتوری و تمامیت خواه از جمله رژیم جمهوری اسلامی ایران برای بقا و تعریف مفاهیم «امنیت» و «تمامیت ارضی» و «اقتدار» به دشمن ذهنی و دیگری ذهنی نیاز دارند و به جنگ افروزی روی می آورند. همچنین وقتی که در داخل کشور با بحرانهای سیاسی، اقتصادی، یا اجتماعی روبرو میشوند، به ایجاد بحرانهایی کاذب و کنترل شده نیاز پیدا میکنند تا از بحرانهای غیر قابل کنترل رهایی یابند. جمهوری اسلامی ایران در ایجاد بحرانهای کنترل شده چندین هدف دیگر را نیز دنبال میکند:

۱ انحراف توجه: سعی میکند که توجه مردم را از مشکلات اقتصادی، سیاسی و بحران غیر قابل کنترل به بحران ایجاد شده قابل کنترل و هدفمند سوق دهد. در چنین وضعیتی اذهان عمومی و توجه مردم به غیر بحران متمرکز میشود و با یک «دشمن ذهنی» مواجه میگردند، تا از مسائل داخلی غافل شوند.

۲ اتحاد ملی: جنگ و بحران برای ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران مقدس است و همیشه از حربهی وجود دشمن ذهنی سعی نموده به مفاهیم «امنیت»، «تمامیت ارضی»

و «اقتدار» بار معنایی ببخشد و مردم را بسیج کند و حول محوریت مفاهیم ذکر شده یکپارچگی بسازد. این اتحاد کاذب، فرصتی خواهد بود تا قدرتش را حفظ کند.

۳ افزایش قدرت و اقتدار: جنگ و بحران به نظام جمهوری اسلامی ایران اجازه داده تا قوانین استثنایی اعمال کند، از جمله حالت فوقالعاده که به او امکان می دهد با هر عمل غیر انسانی و با هر وسیله و با هر هزینهایی قدرت و اقتدار خود را گسترش دهد.

۴ مشروعیت: دیکتاتورها و از جمله جمهوری اسلامی ایران از پیروزی بر دشمن فرضی و دیگری ذهنی در جنگ و بحرانهای کاذب در بین مردم حس پیروزمندی ایجاد میکنند و این حس با افزایش مشروعیت همراه خواهد بود. به طور کلی، جنگ افروزی و خشونت در کوتاه مدت به جمهوری اسلامی ایران کمک میکند تا قدرت و دوام حاکمیتی خود را هر چند مقطعی حفظ کند، اما در بلند مدت منجر به عواقب سنگین و پرهزینه برای حاکمیت خواهد شد. ماکیاولی معتقد است حاکمیتی که بصورت عریان از خشونت و سرکوب استفاده میکند، در آخرین مرحلهی موجودیت سیاسی اش قرار دارد.

